

بادست‌های بسته نرواز

زندگی نامه‌ی داستانی

شهرآب بخشی

www.ketab.ir

مؤلف: مریم سادات ذکریانی

سرشناسه: ذکریایی، مریم سادات، ۱۳۵۸ -

عنوان و نام پدیدآور: پرواز با دست‌های بسته: زندگی‌نامه‌ی داستانی شهید سهراب

بخشی/مؤلف: مریم سادات ذکریایی؛ مصاحبه علیرضا احمدی؛

ویراستار جواد محرابی؛ مدیر هنری ابوالفضل یزدانی.

مشخصات نشر: بهشهر: مهنگشت، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۹۴ ص.

شابک: ۷۵۰۰۰ ریال ۹۴۹۴۷-۴-۳-۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۴۷-۴-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: این اثر با حمایت مرکز حفظ آثار سپاه کربلای مازندران و مشارکت سازمان

نشر آثار و ارزشهای مشارکت زنان در دفاع مقدس منتشر شده است.

موضوع: بخشی، سهراب، ۱۳۴۶ - ۱۳۶۵.

موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴

موضوع: Persian fiction - ۲۰th century

شناسه افزوده: احمدی، علیرضا، ۱۳۶۱ -؛ مصاحبه‌کننده

شناسه افزوده: صحرایی رستمی، جواد، ۱۳۵۵ -؛ ویراستار

شناسه افزوده: یزدانی، ابوالفضل، ۱۳۶۲ -

شناسه افزوده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (استان مازندران). سپاه کربلا.

مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

شناسه افزوده: سازمان نشر آثار و ارزش‌های مشارکت زنان در دفاع مقدس

ردیف‌بندی کنگره: PIR ۸۰۵۶ ۱۳۹۵ ۴ ۴۴ ک/

کتاب‌بندی دیویی: ۶۲/۳۸۱

سازمان کتابشناسی ملی: ۴۳۶۶۳۹۶



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

پرواز با دست‌های بسته

زندگی‌نامه‌ی داستانی شهید سهراب بخشی

مؤلف: مریم سادات ذکریایی

مصاحبه: علیرضا احمدی

ویراستار: جواد محرابی

مدیر هنری: ابوالفضل یزدانی

شابک: ۷۵۰۰۰ ریال ۹۴۹۴۷-۴-۳-۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۴۷-۴-۳

سال نشر: ۱۳۹۵

ناشر: مهنگشت

قیمت: ۷۵۰۰۰ ریال

این اثر با همت مرکز حفظ آثار سپاه کربلای مازندران و حمایت سازمان نشر آثار و ارزش‌های مشارکت زنان در دفاع مقدس به زیور طبع آراسته شده است

مقدمه‌ی مؤلف:

قصده نوشتن مقدمه ندادم... مراهم درد دل کنم... زمانی که نوشتن کتاب شهید سهراب بخشی را آغاز کردم، از معاد ابتدا دنبال لقمه‌ی دندان گیری بودم که کتاب را یک جوری خواندنی‌تر کند برای مخاطب سایی که به جنگ و جبهه علاقمندند. کل مطالب و خاطراتی که جمع‌آوری کرده بودم، آن قدر که باید و شاید نبود. داشتم با خودم فکر می‌کردم، این شهید در کل زندگی ۱۹ ساله‌اش، با این که دانشگاه رفته و رشته‌ی زمین شناسی می‌خوانده، حرمی برای نگه‌داری نداشته؟!

و بعد فکر کردم اگر یک روز من نباشم و بخواهند راجع به من بنویسند، چقدر حرف برای گفتن دارند؟!

توی همین فکرها بودم که لابه‌لای اوراق پرونده‌ی شهید، چشمم حیرت‌زده دفترچه‌ی خاطراتی که از او باقی مانده و من تا به حال ندیده بودم. صفحه‌ی اول را گشودم و شروع کردم به خواندن... «این مطالب در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۶۱ پنج شنبه، در جبهه‌ی مریوان در قلعه‌ی هزریان توسط اینجانب حقیر جمع‌آوری و نوشته شده است.» یعنی سی و سه سال پیش، یکی از همین روزهای گذشته، در همین ماه آذر...

خاطرات چند روز را نوشته بود... چه نوشتنی! حرف‌های گفتنی زیادی توی همین دفترچه‌ی کهنه‌ی رنگ و رو رفته‌ی کوچک بود؛ با دست خط کج و کوله و غلط‌املاهای گاه‌گاهش. ماجرای جالبی که نمی‌شد از آن گذشت. من همه را یک جا آوردم توی متن و وقتی داشتم می‌نوشتm، با خودم فکر کردم وقتی خود سهراب داشته این خاطرات را یک گوشه‌ای کنار سنگرش می‌نوشته، اصلاً به این فکر کرده بوده که قرار است یک روزی من بیایم کتابی بنویسم برایش؟ اصلاً می‌دانسته قرار است شهید بشود؟ اصلاً می‌دانسته قرار است توی کتابی ماندگار شود؟ قرار است بt کتابخانه‌ی ملی بشود و بماند برای همیشه؟ او حتماً نمی‌دانسته. از دست خط هولکم و از خاخطی‌هایی که وسط متن کرده، معلوم است که نمی‌دانسته؛ حتی جایی پیتr امده منی را توی دفترچه سر و ته نوشته! و مطمئن شدم که حتماً نمی‌دانسته... او که با من نیست بداند! تا رسیدم به صفحه‌ی آخر... توی صفحه‌ی آخر با همان دست خط کج و کوله، اما درشت نوشته بود: «و کسی که چشم امید به تو دوخت نامید نکن... آرومی بدن تو».

دلّم گرفت، دیدم چه جواب دندا سکنی به من داد... هم حرف برای گفتن داشت و هم می‌دانسته که قرار است شود بشو... بعد فهمیدم آن که حرفی برای گفتن ندارد، من هستم.

جای دارد از خواهر شهید، سرکار خانم سودابه، شش پاس همت متعالی شان در امر پژوهش اثر و کمک به جمع‌آوری اسناد و اطلاعات کتاب پیش رو تشکر کنم.

مریم باغی ذکریانی

۱۳۹۴/۹/۲۰